

# ریحا

شماره مسلسل ۲۷۴

سال بیست و چهارم

تیرماه ۱۳۵۰

شماره چهارم

دکتر محمد امین ریاحی

## سرچشمه های مضامین حافظ\*

عرض سخن در باره خواجه بلند آوازه شیراز، که از دیرباز زندگی و آثارش مورد توجه هزاران هزار اهل ذوق و دانش و معرفت بوده، و محققان و شعرشناسان دیوان او و کلیه منابع مربوط بدو را بمحاک نقد و تحقیق زده، و گفتنیها را گفته اند آن هم در این مجمع گرامی که نخبه محققان سخن نغز فارسی جمعند، برای چون منی که جز عشق باستان والای آن بزرگ بضاعتی ندارم، کار دشواری است. اما همین عشق، و نیت اینکه «ارادتی بنمایم و سعادت بیبرم» بنده را جرأت می بخشد که چند دقیقه ای تصدیع دهم.

موضوع عرایض بنده تأثیر مضامین بعضی شاعران متقدم در اشعار حافظ است.

\*کنگره جهانی سعدی و حافظ - صبح پنجشنبه ۹ اردیبهشت ۱۳۵۰ درمؤسسه آسیائی

دانشگاه پهلوی (شیراز)

ناگفته پیداست که ادبیات فارسی و گنجینه شعر دری این مظهر والای فرهنگ ایرانی، ورشته پیوند استوار دل‌های مردم سرزمین ما و مللی که در طی قرون روابط فکری و معنوی با ما داشته‌اند چون مجموعه واحدی است که بررسی در هر جزئی از آن نیازمند توجه بکل آن است.

یکی از مطمئن‌ترین راه‌ها برای فهم سخن هر شاعر، و درک ارزش آثار او، بررسی تأثیر سخن گذشتگان در سخن او، و نفوذ سخن او در آثار شاعران بعد از اوست. درباره قسمت دوم، یعنی تأثیر حافظ در شاعران بعد از او، عرضی نخواهم کرد زیرا این موضوع علاوه بر وسعت دامنه آن، از غایت وضوح حاجتی به هیچ اشارت و استدلال ندارد. همین قدر باید گفت که در شش قرن اخیر، هیچ غزل و هیچ نغمه عاشقانه و عارفانه فارسی از چاشنی جان بخش سخن خواجه خالی نبوده است. و در درجه اول غزل حافظ و در درجه دوم غزل سعدی، از همه حیث: چه از نظر وزن و قافیه و ردیف و چه از نظر افکار و مضامین، و چه از نظر تعبیرات و ترکیبات، خمیر مایه غزل فارسی بوده است.

اما تأثر حافظ از شعر فارسی قبل از او هنوز ارزش گفتگو دارد. همه شیفتگان این شاعر دریا اندیشه آسمانی زبان، و صاحب‌دلان و صاحب نظرانی که از شراب سخشن سرمستی‌ها یافته‌اند، می‌خواهند بدانند: که این‌رند عالم‌سوز خرابات حقیقت تا چه اندازه بآثار دیگر شاعران عنایت داشته و «ورای مدرسه و قیل و قال مسئله» و «بحث کشف کشف» و نظائر آن به چه مباحثی می‌پرداخته و آنجا که می‌گفت:

«از قیل و قال مدرسه حالی دلم گرفت»،

«بخواه دفتر اشعار و راه صحرا گیر»،

«فراغتی و کتابی و گوشه چمنی»،

چه کتابها و شعرها را می‌خواند؟ و در آن زمانه پر آشوب «سفینه غزل» کدام شاعر را «رفیق خالی از خلل» می‌نامید؟

نتایجی که از این بحث بدست آید، علاوه بر روشن‌تر ساختن شخصیت حافظ

و شناسائی سرچشمه‌های اندیشه‌اش او، در حل پاره‌ای از مشکلات سخن او نیز ما را یاری خواهد کرد. مثلاً تصحیح بسیاری از موارد مشکوک و ترجیح نسخه بدلها آسان‌تر خواهد شد، و تشخیص اینکه در چه مواردی تعبیرات می و مطرب و ساقی را در معنی حقیقی لغوی آورده، و در چه مواردی بصورت رمز و اشارتی از مفاهیم عرفانی.

در این باره از دو راه باید تحقیق کرد یکی از راه صورت، و توجه بغزلهایی که حافظ از شاعران پیشین استقبال کرده است. این کار مفید پیش از این در تحقیقات مربوط به حافظ و در پاره‌ای از چاپهای دیوان (از جمله در ذیل صفحات دیوان چاپ آقای انجوی) انجام گرفته است. و نیز در مجموعه اشعاری که در کتابخانه مجلس به شماره ۳۳۷۰ موجود است و در آن غزلهای شاعران باعتبار اشتراك آنها در وزن و قافیه و در ردیف جمع‌آوری شده، مشابه اکثر غزلهای حافظ را می‌بینیم که کار جویندگان را آسان تر خواهد کرد.

اما از راه معنی، و تحقیق معانی و مضامینی که حافظ از پیشینیان گرفته، یا بصورت توارد در سخنش آمده محتاج کوشش بیشتری است. در این زمینه هم چون خود حافظ از سعدی و خواجه و در بعضی نسخ از سلمان نام برده، درجه تأثر او از این سه شاعر پیش از این تا اندازه‌ای مورد تحقیق قرار گرفته است. و نیز روابط افکار او با سخن سعدی و مولوی و خیام و تا اندازه‌ای خاقانی و اوحدی و عمید از نظر جویندگان دور نموده است. و قسمتی از ابیات و مضاربعی که از دیگر شاعران ایرانی چون دقیقی و کمال اسماعیل و انوری و معزی و شمس‌الدین صاحب‌دیوان در غزلهای حافظ آمده، پیش از این بتحقیق مرحوم قزوینی در مجله یادگار منتشر شده است.

بنده در اینجا، هم بملاحظه محدودیت وقت، و هم بمنظور احتراز از تکرار مطالبی که مسلماً از نظر دانشمندان گرامی گذشته است، از آنچه قبلاً منتشر شده ذکری نمیکنم و مواردی را که خود بر خورده‌ام عرض میکنم و اطمینان دارم که دانشمندان گرامی نیز هر يك به نمونه‌های دیگر بر خورده‌اند یا بهمین نتایجی که بنده رسیده‌ام رسیده‌اند.

یکی از شعرائی که سخنش مورد عنایت حافظ بوده نظامی است علاوه بر آنکه ساقی نامه حافظ، قطعات خطاب به ساقی را در شرفنامه و اقبال نامه نظامی بیاد می آورد (البته باضافه ساقی نامه خواجه در مثنوی همای و همایون) مضامین مشترکی نیز در آثار آنها هست. مثلاً در شرفنامه نظامی میخوانیم:

دلا تا بزرگی نیاری بدست بجای بزرگان نباید نشست

حافظ همان مضمون را لطیف تر سروده:

تکیه بر جای بزرگان توان زد بگراف مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی

نظامی بیت دیگری دارد در هفت پیکر:

سربلندی ده از خداوندی همش را بتاج خرسندی

همین بیت متوسط نظامی نمی دانم تا چه اندازه در خاطر معنی آفرین خواجه

شیراز اثر داشته است که بیتی می آفریند که صدها سال، در بازار هستی، آرام بخش گرفتاران درویشی و ناکامی و ناخرسندی بوده است:

در این بازار اگر سودی است، با درویش خرسنداست

خدایا، منعم گردان بدرویشی و خرسندی

از مثنوی ویس و رامین هم مضامینی، بصورت مواد خامی که بدست هنرمند

افسونکار افتد، در سخن خواجه شیراز راه یافته، و با اعجاز طبع او باوج کمال معنی و بیان رسیده است. در اینجا سه نمونه می آورم که در تعلیقات آقای دکتر محجوب بر ویس

و رامین آمده است:

فخرالدین اسعد می گوید:

که در روزی چنین هستند یارم

عفاالله، زین دو چشم سیل بارم

خواجه می فرماید:

کسه روز بی کسی آخر نمی روی ز سرم

چه شکر گویمت ای خیل غم عفاك الله

در ویس و رامین می خوانیم:

چمنگه بر کنار جوی من جوی

توسر و جویباری، چشم من جوی

خواجه می فرماید :

جویها بسته ام از دیده بدامان که مگر  
 در کنارم بنشانند سهی بالائی  
 باز در ویس و رامین می خوانیم :  
 پدید آور بهار مردمی را  
 بیار آور درخت خرمی را . . .  
 چه باشد که شدی درمهربدای  
 نهال دوستی بیریدی از جای  
 چو بیریدی دگر باره فروکار  
 که این بارت ، نکوتر آورد بار  
 و شاید همین ابیات ساده مقدمهٔ آفرینش آن نغمهٔ جاویدان بهشتی خواجهٔ ما  
 باشد که می فرماید :

درخت دوستی بنشان، که کام دل بیار آرد      نهال دشمنی برکن که رنج بی شمار آرد  
 معمولا آنچه برمی نشانند نهال است، و آنچه برمی کنند درخت کهن تناور، اما  
 خواجهٔ شیراز با اعجاز در انتخاب الفاظ میفهماند که اصولا نباید گذاشت دشمنی ریشه  
 گیرد و درختی شود و رنج بیشمار آرد بلکه تا نهال است آن را باید ریشه کن کرد، و  
 دوستی از همان اول نه بصورت نهالی ضعیف بلکه درختی استوار باید باشد گرانبار از  
 ثمرهٔ کام دل . اشعار معزی هم از نظر حافظ گذشته است. مثلا این بیت:

گردون چومرغزارو در او ماه نوچوداس      گوئی که ماهتاب ، همی بدرود گیاه  
 اما حافظ همین مضمون را از زمین برداشته ، و با آسمان رسانیده و مطلع معروف  
 خود را گفته است :

مزرع سبز فلك دیدم و داس همه نوباع علوم یادم از کشتهٔ خویش آمد و هنگام درو  
 يك قطعه دو بیتی هم از معزی حتی در قدیمی ترین نسخ دیوان حافظ آمده که در  
 نسخهٔ دواوین سته مورخ ۷۱۴ بنام معزی است :

« سال و فال و مال و حال و اصل و نسل و تخت و بخت

بادت اندر شهریاری برقرار و بردوام » الخ

و بنده پیش از این در مجلهٔ یغما توضیحی در این باره داده ام .

اشعار ادیب صابر نیز مورد توجه حافظ است .

این مطلع او :

ای روی تو چو خلد و لب تو چو سلسبیل      برخلد و سلسبیل تو جان و دلم سیبیل  
و حافظ با تغییر وزن ، چنین آورده است :

ای رخت ، چون خلد و لعلت سلسبیل      سلسبیلت کرده جان و دل سیبیل  
این بیت معروف خواجه را همه بخاطر دارند :

برقی از منزل لیلی بدرخشید سحر      وه که با خرمن معجون دل افکار چه کرد  
و بنده تصور میکنیم منبع الهام خواجه حکایت دراز و لطیف و مؤثری است که جابرین  
مسعود طائی روایت می‌کنند که در قبیله‌ای فرود آمدم که در آن جوانی دلباخته دختری  
بود و با اینکه دوخیمه نزدیک هم بوده سال بود که عاشق ، معشوق را ندیده بود بتضرع  
دختر را وادار کردم که بخیمه عاشق رود .

خلاصه باقی حکایت را از مکارم الاخلاق رضی الدین نیشابوری ( چاپ آقای  
دانش پژوه ) میخوانم :

« دختر می آمد ، و دامن از زمین می کشید . چون جوان از زیر دامن خیمه ،  
عطف دامن معشوق ، و گردی که از دامن او از راه بر می انگیخت بدید نعره‌ای بزد ،  
و بیهوش شد ، و در آن آتش بیفتاد ، و چند جای از اعضای او سوخته بود .

دختر گفت : ای خواجه رنجی که بدان مسکین رسید سعی تو بود . بیچاره ، که  
دلش شادی گرد دامن احتمال نتواند کرد قدح لقای ما چگونه تواند کشید ؟ . . . »

قدرت خواجه را بینید که يك حکایت دراز و يك دنیا معنی را در قالب يك  
بیت ریخته است .

یکی از شاعرانی که مسلماً دیوانش مورد رغبت و مطالعه خداوند غزل فارسی  
بوده ، خواجه هماد الدین تبریزی است . حافظ میگوید :

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست      تو ، خود حجاب خودی ، حافظ از میان برخیز  
و این مأخوذ است از بیتی از هماد :

در میان من و معشوق هماد است حجاب      بود آن روز که این هم زمین برخیزد

همام هم مفهوم بیت را از رسالات ابوسعید ابوالخیر گرفته است که میگوید: «حجاب میان بنده ، و خدای آسمان و زمین و عرش و کرسی ، نیست . پندار تو ، و منی ، حجاب تست ، از میان برگیر ، و بخدای رسیدی .»

و شاید نیز ، حافظ از خود ابوسعید گرفته باشد . زیرا مفهوم یکی از ابیات منسوب به ابوسعید نیز در سخن حافظ هست با تصرف طبع اکسیر آسای او :

خواهی که چو صبح صادق القول شوی      خورشید صفت با همه کس یکرو باش  
حافظ همان مضمون عادی را می گیرد ، و با موسیقی و آهنگ و لطف بیان ، و با هنری که جز اعجاز نامی برای آن نمی یابم ، این نغمه آسمانی جاودانی را می آفریند:  
بصدق کوش ، که خورشید زاید از نفست      که از دروغ سیه روی گشت صبح نخست  
سخن بر سر تأثر حافظ بود از همام . همام می گوید :

دوستان ، از دوستان یاد آورید      عهد یار مهربان یاد آورید  
حافظ میفرماید:

معاشران ، زحریف شبانه یاد آورید      حقوق بندگی مخلصانه یاد آرید  
مضمونی هم همام از سعدی گرفته و سرانجام همان مضمون بدست حافظ ، و به اوج لطف و زیبایی و جاودانگی رسیده است .

شیخ شیراز میگوید :

ای برادر ، ما بگرداب اندریم      و آنکه شنت میکند بر ساحل است  
همام میگوید :

گر ملامتگر نداند حال ما عیش مکن      ما میان موج دریایم و او بر ساحل است  
بیت حافظ نقش جاویدان جانهاست ، اما تیمنا باز هم میخوانم :

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل      کجا دانند حال ما ، سبکباران ساحلها  
بررسی تصرف حافظ در این مضمون گوشه ای از هنر او را روشن میکند : اول مضمون را در وزنی درازتر آورده است ، تا برای بیان آن حال وحشت و بیم و هراس فرصت بیشتری داشته باشد. در سخن سعدی کلمه «شنت» امروز تا اندازه ای ملایم غزل نیست

البته قطعاً در دورهٔ افصح المتکلمین ، از الفاظ غزلی بوده است ، داوری بنده را نرسد .  
حافظ با افزودن صفت « هایل » برای گرداب ، و اشاره به سبکباری ساحل نشینان  
و افزودن بیم موج ، و هراس انگیزتر از همه ، بیان وقوع این حال در « شب تاریک »  
قوتی به مضمون داده است که بیت او همیشه بر سر زبانها بوده و بیت سعدی را از یادها  
برده است .

برگردیم به حافظ و همام :

خواجه شیراز غزل بسیار معروفی دارد، که چهاربیت آن نغزترین و جاندارترین  
توصیف در شعر فارسی شناخته شده است دو بیت نخستین وصف « آمدن معشوق سرمست  
بیالین شاعر » است .

زلف آشفته و، خوی کرده و، خندان لب و، مست،

پیرهن چاک و، غزلخوان و ، صراحی در دست ،

نرگش عربده جوی و ، لبش افسوس کنان ،

نیمشب ، دوش ، بیالین من آمد ، بنشست

پیش از این بتحقیق استاد دکتر خانلری ، نسب نامهٔ این غزل ، طی مقاله‌ای در  
مجلهٔ سخن در آثار پنج شاعر قدیم تر : سنائی ، انوری ، ظهیر فاریابی ، عطار، خواجه  
نشان داده شده و بعدها دو غزل دیگر از عراقی و شاه نعمه الله ولی نیز بهمان وزن و قافیه  
نموده شده است و معلوم می شود این يك موضوع معروف و مورد علاقه شاعران بوده است.  
اما بیت سوم و چهارم حافظ، که در آن معشوق خوابناکی عاشق را سرزنش میکند،  
در سخن هیچیک از آن هفت شاعر نیست. و این نکته که جان غزل است، و دو بیت توصیفی  
قبلی مقدمه آن قرار گرفته ، بنظر بنده از همام تبریزی است :

کرده بود از ناز آغاز عتاب

هل یكون النوم بعدی مستطاب

چشم عاشق را، بود پروای خواب؟

جاودان از دوست ماند در حجاب

چشم مستش دوش میدیدم بخواب

گفت : کای مشتاق خوابت می برد؟

شرم بادت، اینهمه دعوی چه سود؟

هر که در هجران بیاساید می



شاعر جواب می‌دهد :

خوابم از بهر عتاب آرزوست      من عتاب را همین دارم جواب  
 خواجه ما ، که قالب و قافیه و موضوع سخنش با هفت شاعری که گفته‌اند مشترك  
 است ، زمزمه فراگوشی معشوق را از همام گرفته ، با این فرق که آنچه همام شنیده در  
 خواب شنیده و جوابی هم داده ولی حافظ آواز حزین نوازشکر معشوق را که در بیداری  
 و با چنان وصفی آمده است می‌شنود :

سر فرا گوش من آورد و بس آواز حزین

گفت : ای عاشق دیرینه من ، خوابت هست ؟

عاشقی را که چنین باده شبگیر دهند

کافر عشق بود گر نشود باده پرست !

يك هنر حافظ هم در این است که چنان « لطف بانواع عتاب آلوده » را بجان

می‌پذیرد و جوابی نمی‌دهد .

بنده تصور می‌کنم ، حافظ بر خود فرض می‌دانسته ، که اگر مضمون عالی و زیبایی در

قالبی ضعیف و بیمارگونه ، ریخته شده باشد ، آنرا برگیرد ، و بپیراید و در موزون ترین قالبی

بریزد و زیباترین جامه الفاظ را بر اندام آن بیاراید ، و نغمه‌ای جاودانی بیافریند .

این یکی از رموز هنر حافظ است .

یکی دیگر از شاعران هم ، که شاید بسبب مردمی و رادی و آزادگی ، که از

سخنش می‌بارد ، مورد توجه خواجه ما بوده ، ابن یمین است . او می‌گوید :

جزالت سخن عذب او خدا دادست

رقیب ، ابن یمین را چه می‌کنی انکار

حافظ فرماید :

قبول خاطر و لطف سخن خدا دادست

حسد چه میبری ای سست نظم بر حافظ

این قطعه هم از ابن یمین است :

بر لوح لاجورد نوشته بزر ناب

دیدم برین رواق زبر جد کتابتی

گر صد هزار سال بماند شود خراب

هر خانه‌ای که داخل این طاق ازرق است

بیرون ازین رواق بناکن توخانه‌ای کو، آفت خراب نیابد، به هیچ باب  
سخن ابن یمین در زیر گرد و غبار فراموشی قرون فرورفته ، اما جان سخن ،  
در بیتی از حافظ جاودانی است :

بدین رواق زبرجد نوشته‌اند به زر که جز نکوئی اهل کرم نخواهد ماند  
در اینجا نکته‌ای را ناگفته نگذارم :

ابن یمین و حافظ فاصله زمانی زیاد ندارند . شاید پیری ابن یمین ، مقارن با  
جوانی حافظ بوده ، شاعر خراسان فقط ۲۳ سال قبل از خواجه شیراز درگذشته است .  
و این احتمال نیز هست که شاعر پیر مضمون را از شاعر جوان گرفته و بتفصیل و اطناب  
بیان کرده باشد . ولی بنده آرزو میکنم، که کاش چنین نباشد زیرا ارادتم به آزاد مرد  
خراسان سستی خواهد پذیرفت، که در برابر معجز سخن خواجه ، خواسته باشد سحری  
برانگیرد .

آخرین قسمت عرایض در باره نفوذ نجم‌الدین رازی خاصه مرصادالعباد او در  
غزل‌های حافظ است . وقتی که مرصادالعباد ، و دیوان خواجه را بخوانیم ، و مکرر  
بخوانیم ، و بقصد مقایسه بخوانیم این فکر برای ما حاصل میشود که اگر خواجه شیراز  
ارتباطی با عرفان و تصوف داشته از طریق مرصادالعباد بوده است .

مثلا در مرصاد می‌خوانیم (ص ۹۷)

« عبودیت از بهر بهشت و دوزخ مکن چون مزدوران ، بلکه بندگی از اضطرار  
عشق کن » آنگاه نغمه جاودانه خواجه در گوش جان ما طنین می‌افکند .

تو بندگی، چو گدایان، بشرط مزد مکن که دوست خود روش بنده پروری داند  
باز در مرصادالعباد می‌خوانیم :

« بدانکه دل خلوتگاه خاص حق است ، تا زحمت اغیار در بارگاه دل یافته شود  
غیرت عزت اقتضای تعزز کند از غیر ، ولکن چون چاوش لاله بارگاه دل از زحمت  
اغیار خالی کرد منتظر قدوم تجلی سلطان الاالله باید بود .

جا خالی کن که شاه ناگاه آید چمن خالی شد شاه بخرگام آید ،

در دیوان حافظ ( چاپ قزوینی ) میخوانیم :

خلوت دل نیست جای صحبت اصداد  
دیو چو بیرون رود فرشته در آید  
اما در نسخه جناب دکتر خانلری چنین آمده : « منظر دل نیست جای صحبت  
اغیار » علاوه بر اینکه « صحبت اصداد » بزبان حافظ و تعبیرات حافظ نمی ماند ، بنده  
بدلیل همین سابقه در مرصاد العباد « صحبت اغیار » را ترجیح میدهم و باز بهمین دلیل  
« خلوت دل » را از « منظر دل » مناسب تر می بینم .

نجم دایه می گوید : ای آینه جمال شاهی که توئی . . . و خواه میفرماید :  
دل که آئینه شاهی است غباری دارد . توجیه این بیت خواهی را که :

فرشته عشق نداند که چیست ، ای ساقی  
بخواه جام و گلایی به خاک آدم ریز  
در باب مبدأ موجودات در مرصاد باید خواند ، که میگوید فرشتگان چون از  
آتش آفریده شده اند عشق ندارند ، عشق خاصیت خاک است ، که آدم را از آن  
آفریده اند .

نجم الدین غزلی دارد در رساله عقل و عشق که فقط چند بیت آن را میخوانم:  
دوشم سحرگهی ندی حق بجان رسید  
کای روح پاک مرتع حیوان چه میکنی  
تو نازنین عالم عقبی بدی کنون  
با خواری و مذلت عصیان چه میکنی  
پسرورده حظایر قدسی بنیاز وصل  
اینجا اسیر محنت هجران چه میکنی  
زندان روح ، تن بود ار هیچ عاقلی  
غافل چنین نشسته بزندان چه میکنی  
بر پر بدان نشیمن اول چو شاهباز  
چون بوم خس نه ای تو بویران چه میکنی  
همین مضمون را ابن یمن چنین سروده :

تو باز سدره نشینی فلک نشیمن تست  
چرا چو بوف کنی آشیان بویرانه  
و بعد حافظ فرموده است :

چکویت که بمیخانه دوش مست و حراب  
سروش عالم غییم چه مرده ها دادست  
که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین  
نشیمن تونه این کنج محنت آباد است  
تراز کنگره عرش می زنند صفر  
ندانمت که در این دامگه چه افتادست

مفهوم بیت :

آسمان بار امانت نتوانست کشید      قرعه فال بنام من دیوانه زدند  
 که ماخوناز قرآن کریم است بتفصیل و بتکرار در مرصاد آمده است . « بار امانت »  
 تکیه کلام نجم رازی است . در غزلی می گوید :

بار امانتش بسه دل و جان کشیده ایم      در بارگاه عزت بسا بار میرویم  
 تفصیل این « بار امانت » را در فصل مبدأ موجودات چنین میخوانیم :

« مجموعه‌ای می بایست از هر دو عالم روحانی و جسمانی که هم آلت محبت و بندگی  
 بکمال دارد و هم آلت علم و معرفت بکمال دارد تا بار امانت مردانه و عاشقانه در سفت  
 جان کشد . و این جز ولایت دو رنگ انسان نبود چنانکه فرمود : انا عرضنا الامانة  
 على السموات . . . » ظلومی و جهولی از لوازم حال انسان آمد زیرا بار امانت جز بقوت  
 ظلومی و جهولی نتوان کشید . »

بطور کلی وجود تعبیرات و ترکیبات مشترکی در هر دو کتاب نظیر : فیض ازل ،  
 طایر گلشن قدس ، حجاب ملك و ملکوت ، فروغ رخ ساقی ، جام جهان نمای ، طایر  
 قدسی ، خراب آباد ، جهان غربت ، جام تجلی صفات ، روندگان طریقت ، قلندران  
 اهل ملامت ، حریم و حرم و نقد وقت ، فیض بخشی اهل نظر ، بارگاه استغنا خبث ازرق  
 پوشان ( که مراد صوفیان نوحاسته بوده ، و توجهات دیگری که کرده اند راه بدهی  
 ندارد ) تردیدی در تأثیر عمیق مرصاد العباد در نحوه فکر و شیوه بیان حافظ بر جای  
 نمی گذارد . نفوذ مرصاد العباد را در سخن حافظ ، بنده در مقدمه مرصاد العباد بتفصیل  
 آورده ام که زیر چاپ است .

از عرایضی که کردم نتیجه میگیرم که خواجه شیراز برعکس آنچه ساده دلانی  
 مثل مؤلف میخانه پنداشته اند ، امی نبوده ، بلکه اهل مطالعه و کتاب بوده و علاوه  
 بر اینکه « قرآن را اندر سینه داشته » و آن را با چهارده روایت زبر « میخوانده ، به  
 متون نظم و نثر ادب فارسی نیز عنایت خاص میورزیده است . و معانی و مضامینی را که  
 شاعران پیش از او گفته بودند ، اما حق بیان را ادا نکرده بودند گرفته و در اوج

فصاحت بیان کرده و آنهمه را بصورت « بیت الغزل معرفت » در آورده است . و وجودش مصداق سخن نظامی عروضی است که پس از تعریف شاعر خوب میگوید :

« اما شاعر بدین درجه نرسد الا که در عنفوان شباب و روزگار جوانی بیست هزار بیت از اشعار متقدمان یاد گیرد ، و ده هزار کلمه از آثار متأخران پیش چشم کند و پیوسته دو این استادان همی خواند و یاد همی گیرد » ( چهار مقاله ص ۶۶ ) .



امیدوارم ، عرایضی که کردم ، کوششی برای اثبات قدرت ، و هنر شاعری خواجه و برتری او بر دیگران بشمار آید . نه بقصد جولان در عرصه سیمرخ سخن فارسی ، و عرض هنر پیش یار . و اطمینان دارم که روان جاویدان خواجه بزرگ نیز که در این بزم روحانی بجانه‌های مایه پیوسته است این نیت گوینده را ، می‌داند و می‌پذیرد . و گرنه این نغمه جاودانه او ، آویزه گوش و ملامتگر جان خواهد بود .

کمال صدق و محبت بین نه نقص گناه که هر که بی هنر افتد ، نظر بعیب کند



عباس حکیم

بوی قش

گل بدامان چمن می‌آید      لاله افروخته تن می‌آید  
در دل ابر بهاران گویی      یاد یاران کهن می‌آید  
چون شود غنچه هم آغوش نسیم  
بویت از بستر من می‌آید